

\*\*\*

## قضاء و جگونی آفرینش عدالت

قسمت چهارم

### دگرگونی بنیادی در طرز و روش قضاء بعد از سالهای (۱۸ و ۲۲ هـ ق)

مُسْتَنْدات تاریخی نشان می دهد که دین اسلام بعد از ورود در افغانستان به (سالهای ۱۸ و ۲۲ هـ ق) روش قضائی را بطور بنیادی تغییر داد، مصادر اصلی و مأخذ اساسی احکام قضائی نیز موافق به دستور شریعت تغییر کرد. علمای پرهیزگارا از طرف شخص اول مملکت به صفت قاضی انتصاب و به وظیفه گماریده می شدند دادگاه و قضات همه قضایای جزائی و دعاوی حقوقی راحل و فصل و به کشیده گی امور خانوادگی مطابق دستور شریعت رسیدگی مینمودند و در صورت ایجاد اعتراض و شکایت علیه فیصله و اجرائات محاکم - اولوالامر که همان شخص اول مملکت و نماینده خلیفه اسلام شناخته می شد شخصاً فیصله هارا تحت بررسی قرار می داد بدین ترتیب احکام دین اسلام و شریعت، اساس کار دادگاه و قضاء قرار گرفته و تماماً قضایا و دعاوی بر همین بنیاد حل و فصل می گردید.

گذشت زمان توأم با به قدرت رسیدن امرا و سلاطین به گونه های مختلف و طرز و شیوه حکومت داری های گوناگون توسعه و رشد جامعه را با رشد حوادث و قضایا نیز با خود داشت تحولات و توسعه در زندگی افراد جامعه توأم با ایجاد دعاوی بین ایشان طرز اداره و رسیدگی نوینی مطابق به خواست زمان می طلبید حاکمیت و قدرت های وقت هر کدام با لنوبه موافق به این خواست ها اداره های برای تطبیق احکام شریعت، اصول و قوانین ایجاد و بنا می نمودند ولی یگانه اصلیکه هر کدام ظاهراً پابندی صادقانه و اخلاصمندانۀ خود را با نحوی از انحا به آن نشان می دادند دین و شریعت اسلام بود، همانطوریکه در بالا اشاره شد وسعت جامعه با تکثر نفوس و زنده گی روبه تحول بشری استفاده از امکانات زنده گی انکشافات سرسام آور وسایل تخنیک و محاربوی در جهان و.. و.. و علاوه از اینکه تمایل بهتر زیستن و به امن زیستن را به مردم خلق می نمود جامعه ما طبیعتن به سوی مدنیت اندک اندک قدم می گذاشت و مردم زنده گی نوین را اختیار می کردند و بدین طریق تحولاتیکه قدم به قدم با وسایل بهتر زنده گی در جامعه رایج می شد، کثرت حوادث و قضایا را نیز به دنبال می آورد تا اینکه این دگرگونی ها و تحولات زنده گی با دسترسی بروسایل مُدرن روز و لو اندک و ناچیز هم بود خوش آیند و لذیذ مینمود. اما متناسب به این تحولات ارتکاب جرم و جنایات و تخلفات قانونی در جامعه نیز مشکل آفرین و درد آور میگردد چنانچه موجودیت جرایم و جنایات و ایجاد دعاوی حقوقی و مدنی، کشیده گی های فامیلی این ضرورت ها را جدی ترو جامعه را ناآرامتری ساخت - بر اساس همین ضرورت ها موافق به خواست زمان بایست برای رسیدگی چنین معضلات ادارات امنیتی و محاکم و دادگاههای با قدرت ایجاد و فعال می شد.

بر همین بنیاد: در چنین حالات محاکم در حل و فصل این معضلات می توانست نقش برانزنده و اهمیت به سزا داشته باشد زیرا دادگاه با دستورات اسلامی و شرعی همه مشکلات ایجاد

شده را رسیده گی و به حل و فصل دعاوی و فیصله قضایا می پرداخت ولی قسمیکه متذکر شد رفته رفته جامعه ما نظر به موجودیت شرایط جدید زنده گی به قوانین، نظام مدنی و حقوقی و دستوراتی ویژه دیگری نیز احتیاج پیدا می کردند که حافظ امنیت جامعه، نظام مدنی و روابط افراد آن در ساحات مورد ضرورت میبود، مقررات و قوانین بایست به حکم ضرورت مطابق احتیاج زمان تسوید و تصویب و طرف استفاده قرار می گرفت و نظام حقوقی و مدنی در مطابقت به احکام شریعت و قواعد نافذ آن مورد استفاده میبود، ایجاد قوانین همسان با انکشافات و تحولات زمان با خورد و خواست عصر خویش در حرکت و جوابگوی احتیاج وقت پنداشته می شد، جامعه افغانی ما هم درین راستا قوانین مورد ضرورت را در اعصار و ادوار مختلف به همین سان تصویب و تسجیل می نمود ولی در هیچ زمانی هیچ قانونی مخالف با احکام دین و شریعت اسلام تصویب و تدوین نگردیده و اجازه تسوید و تصویب به آنها هم داده نمی شد زیرا قوانینیکه در تقابل با احکام دین و شریعت اسلام قرار داشته باشد در افغانستان قابل تطبیق نیست. این اصل اکثراً در قوانین اساسی افغانستان چه در سابق و چه در حاضر به صراحت تسجیل شده است. بگونه مثال قانون اساسی فعلی افغانستان چنین احکامی دارد:

ماده دوم قانون اساسی:

دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است.

پیروان سایر ادیان در پیروی از دین و اجرای مراسم دینی شان در حدود احکام قانون آزاد می باشند.

ماده سوم:

در افغانستان هیچ قانون نمی تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد.

\*\*\*

همانطوریکه گفته آمدیم در جامعه سنتی میهن ما علاوه از اینکه احکام دین مقدس اسلام وفق اصول و قواعد دینی بطور کامل رعایت میگردد، قوانینیکه مخالف معتقدات و احکام دین اسلام و در تقابل با شریعت اسلام قرار گیرد مرعی الاجرا و قابل تطبیق نمی باشد.

به هر صورت چون بحث ما در ارتباط به قضاء و شیوه قضاوت در افغانستان است اکنون می بینیم که قوانین ما چه مسیری را در این ارتباط و برآورده شدن اهداف قضایی میهن در راه اهداف تعیین شده قضاء پیش بینی و هدایت می کند:

چون قضات محاکم تطبیق سالم احکام قوانین و تأمین عدالت قضائی را به عهده دارند بدین لحاظ عمل و اجرائات قضائی ایشان وابسته به صلاحیت قانونی و عدم موانع در چگونگی استقلال قضائی آن هاست پس اگر قبول کنیم که قوانین مسجل در دوره های مختلف و یا یک دوره خاص به نفع جامعه و تأمین عدالت قضایی تدوین گردیده و تطبیق و اجرائات آن به قضاء و محاکم تعلق گرفته باشد بایست اول سوال صلاحیت قضائی، عدم موانع، مؤیدات استقلال و آزادی قضاء در آن جستجو گردد تا دیده شود قضاء و دادگاه در اجرای وظیفه و صدور احکام خویش تا چه حد دارای صلاحیت و آزادی عمل بوده اند.

اگر با ایجاد فرضیه ی بپذیریم که زمانی قضاء و محاکم همانطوریکه گفته آمدیم صلاحیت های مطروحه را دارا و به تطبیق سالم قوانین و تأمین عدالت مؤظف بوده اند در آن صورت مُشکلات نبود عدالت مرفوع و عدالت قضائی ایجاد و هُمای سعادت بدست آمده است و یا عدالت نسبی به حکم فرمان پروردگار (إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ إِلَى التَّقْوَى) تطبیق و ظلم و بیداد رخت بسته اند. و اگر نشده است چرا؟ و علت و موانع در کجا بوده است؟ پُرسشهای بالا موضوعات جدی و بسیار مُبرم است که در ادامه این نبشته و موقع مناسب - آن را بررسی و به آن می پردازیم.

با حرمت سخی صمیم:

ادامه دارد ...: